خارج اصول

جلسه80 \* شنبه 19/ 11/ 98

موضوع: مسأله ی ضد

­­­­­­­­­­­­­­­­­­بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی سیّدنا محمّد و آله الطیبین الطاهرین.

لا حول و لا قوة الّا بالله العلی العظیم.

\*\*\*\*\*\*\*

عرض شد محقّق نائینی مسأله ی اجتماع ضدّین را در باب شرطیّت و مانعیّت در دو مقام بحث کرده است؛ مقام ثبوت و مقام اثبات؛ در مقام ثبوت فرمود: شرطیّت و مانعیّت تأثیر مستقیم در ملاک حکم دارند؛ لذا نمی توان هر دو را در باب ملاکات احکام، دارای مقتضی دانست زیرا مستلزم اجتماع ضدّین است؛ هذا اولاً.

ثانیاً: سلّمنا که در مرحله ی ثبوت بتوان مأکولیّت را بعنوان شرطیّت و غیر مأکولیّت را بعنوان مانعیّت پذیرفت، لکن پذیرفتن چنین چیزی در عالم ثبوت با پذیرفتن آن در خطاب شرعی در عالم ثبوت، امکان ندارد؛ زیرا شارع در مقام تشریع نمی تواند واجبی -مثلاً صلاة- را یک بار مستقلّاً مقیّد به وجود شرط کند و بار دیگر مستقلّاً مقیّد به عدم مانع؛ مثلاً شارع نماز را مقیّد کند به وجود مأکولیّت و عدم غیر مأکولیّت، بطوریکه هر کدام از این دو، یک تقیید مستقلّ باشد؛ این کار لغو است زیرا تقیید صلاة به مأکولیّت، تقیید به عدم غیر مأکول است قهراً؛ و بخاطر این تلازم قهری بین دو تقیید، تقیید دوّم در واقع تقیید نیست بلکه تقیّد است که به تبع تقیید اوّل پدید می آید؛ بنابراین، دو تقیید مستقلّ در این باب، خلاف حکمتِ حکیم است؛ یعنی معنی ندارد بگوییم: "شارع هرگاه صلاة را مقیّد کند به شرطیت مأکول می تواند همان نماز را مقیّد کند به عدم مانعیّت بطوریکه تقیید دوّم، مستقل باشد"؛ زیرا لغو است.

محقق نائینی می فرماید:

فإن المتلازمين سواء كانا وجوديّين(1) أو كان أحدهما وجوديّا و الآخر عدميّا(2) كما لا يصلحان لتعلّق الحكمين المتنافيين بهما لمكان التنافي، (و عنه ينشأ تعارض الدليلين‌ الكاشفين عن ذلك فيما إذا كان التلازم دائميّا، و تزاحم الحكمين في الاتّفاقي- كما حرّر في محلّه-،) فكذا لا يصلحان لتعلّق الحكمين المتوافقين أيضا بهما، لمكان اللغويّة؛ فإذا قيّد الواجب بوجود أحد الضدّين كان تقيّده بعدم الآخر حاصلا بالتبع قهرا، و يكون تقييده به بتشريع مستقلّ آخر من اللغو المنزّه عنه مقام الشارعيّة و لو كان ذلك مؤدّى الدليلين كان سبيلهما سبيل المتعارضين.

(1)وجودیین مانند «استقبل الی الجنوب» و «استقبل الی الشمال».

(2)وجودی و عدمی مانند «استقبل الی الجنوب» و «استدبر عن الشمال»؛ و مانند مانحن فیه: «لبس مأکول اللحم» و «عدم لبس غیر مأکول اللحم».

برای متلازمین در وجود، همانطور که نمی توان دو حکم متنافی جعل کرد -زیرا مستلزم تنافی در دلیلین است؛ و تنافی بر دو قسم است: دائمی(تعارض) و موقّت(تزاحم)؛ مثلاً بین دلیل وجوب اقامه ی جمعه در زمان غیبت و دلیل حرمت آن، تعارض است(تعارض در جعل)؛ و بین انقذ الغریق و لاتغصب، تزاحم است(تعارض در مجعول) - همچنین نمی توان دو حکم متماثل جعل کرد -زیرا مستلزم اجتماع مثلین است؛ مثلاً «لبس مأکول اللحم لازم است» و «عدم لبس غیر مأکول اللحم نیز لازم است» بشکل دو حکم ایجابی؛ این تحصیل حاصل و لغو است-.

محقّق نائینی می فرماید:

در باب شرطیّت و مانعیّت چه از باب تعارض باشد و چه از باب تزاحم و نسبت بین شرطیّت و مانعیّت در خطاب شرعی، نسبت متنافیین باشد یا نسبت متماثلین، در هر صورت جعل مستقلّ برای رفع مانعیّت در مقابل جعل مستقلّ برای وجود شرط، لغو است؛ زیرا با جعل شرطیّت توسّط خطاب شرعی و لحاظ ماکول اللحم بعنوان ساتر در نماز، غیر مأکول قهراً منتفی است؛ و اگر شارع برای غیر مأکول اللحم، خطاب متنافی یا متماثل جعل کند مستلزم محال است که عبارت است از نسبت دادن کار خلاف حکمت به شارع حکیم.

سپس محقق نائینی یک مورد را استثناء می کند؛ و آن اینکه متعلّق تکلیف مثلاً نماز، جزء صوری داشته باشد؛ برای توضیح این مطلب یک مقدّمه عرض می شود:

أجزاء نماز بر دو قسم است:

1.واقعی؛ مانند رکوع و ذکر و .... .

2.صوری: مانند هیئت اتّصالی که از اوّل نماز تا آخر نماز موجود است؛ یکی از مبطلات نماز، قاطع هیئت اتّصالی آن می باشد یعنی هر چیزی که این هیئت را از بین ببرد، نماز را باطل می کند.

شارع برای أجزاء واقعی نماز شروطی قرار داده است مثلاً رکوع بعد از قرائت باشد؛ یعنی شروطی که هیئت اتّصالی را مشخّص می کند؛ این شروط، جعلی دارند؛ حالا شارع جعل کند که مثلاً حدث، هیئت اتّصالی را قطع می کند؛ این دو جعل با هم مشکلی ندارند و هر دو می تواند در کنار هم باشند زیرا دوّمی از اولی فهمیده نمی شود.

اما مانحن فیه اینطور نیست زیرا لبس ماکول عین عدم لبس غیر ماکول است و دوّمی از اوّلی فهمیده می شود لذا جعل دوّم لغو است.[[1]](#footnote-1)

1. . مضافا إلى امتناع تشريعهما خطابا أيضا- و لو مع الغضّ عن امتناع الملاكين- فإن المتلازمين سواء كانا وجوديّين أو كان أحدهما وجوديّا و الآخر عدميّا كما لا يصلحان لتعلّق الحكمين المتنافيين بهما لمكان التنافي، و عنه ينشأ تعارض الدليلين‌ الكاشفين عن ذلك فيما إذا كان التلازم دائميّا، و تزاحم الحكمين في الاتّفاقي- كما حرّر في محلّه-، فكذا لا يصلحان لتعلّق الحكمين المتوافقين أيضا بهما، لمكان اللغويّة؛ فإذا قيّد الواجب بوجود أحد الضدّين كان تقيّده بعدم الآخر حاصلا بالتبع قهرا، و يكون تقييده به بتشريع مستقلّ آخر من اللغو المنزّه عنه مقام الشارعيّة، و لو كان ذلك مؤدّى الدليلين كان سبيلهما سبيل المتعارضين- كما عرفت-. نعم لو كان متعلّق التكليف- كالصلاة مثلا- مشتملا على‌ الجزء الصوريّ و الهيئة الاتصاليّة التي توجد بأوّل أفعاله و تنتهي بانتهائها، و قد أخذ وجود أحد الضدين قيدا لأفعاله- كما لعلّه‌ الأصل في القيود- أمكن أن يعتبر الآخر قاطعا لتلك الهيئة، و يقيّد المطلوب بعدم تخلّله في أثنائه- كما في شرطيّة الطهارة مثلا و قاطعيّة الحدث، و نحو ذلك-، و لو كان الشرط الوجوديّ قد اعتبر في أكوانه أيضا - كما في ستر العورة- امتنع جعل الآخر قاطعا أيضا حذو المانعيّة فيما تقدّم، هذا كلّه في مقام الثبوت. (رسالة الصلاة في المشكوك (للنائيني، ط - الحديثة)، ص: 136‌) [↑](#footnote-ref-1)